

نشریه نثر پژوهی ادب فارسی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۲۱، دوره جدید، شماره ۴۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

کنایه و قطب مجازی زبان در تاریخ بیهقی (علمی - پژوهشی) *

دکتر احمد سنچولی^۱، دکتر عبدالله واثق عباسی^۲

چکیده

رومن یاکوبسن (۱۸۹۶-۱۹۸۲) زبان‌شناس و نظریه‌پرداز روسی با پذیرفتن دیدگاه سوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳) در خصوص دو محور جانشینی و هم‌نشینی، زبان را به دو قطب استعاری و مجازی تقسیم کرده و بر این باور است که قطب استعاری مخصوص شعر و بر مبنای رابطه شباهت در محور جانشینی است و قطب مجازی مخصوص نثر و بر پایه رابطه مجاورت در محور هم‌نشینی شکل می‌گیرد. بر اساس این دیدگاه در تاریخ بیهقی که غلبه زبان با قطب مجازی است، در میان کارکردهای مختلف زبان، کنایه به عنوان یک ویژگی سبکی و متعلق به قطب مجازی زبان از اهمیت خاصی برخوردار است. بیهقی با تصرف در ساختار نحوی جمله‌ها که غالباً در محور هم‌نشینی زبان صورت می‌گیرد، از کنایه برای تجسم و عینیت بخشی به مفاهیم ذهنی بیشترین بهره را برده است. کنایات تاریخ بیهقی را می‌توان به دو دسته زبانی و ادبی تقسیم کرد که اغلب آن‌ها در معنای اولیه خود دارای مصداق عینی هستند و به عبارتی لازم معنای آن‌ها قابلیت تحقق در واقعیت بیرونی را دارد و این مسأله با آنچه یاکوبسن می‌گوید که قطب مجازی زبان از ویژگی‌های بارز نثر مخصوصاً ادبیات رئالیستی است، هم‌خوانی و هماهنگی بسیار دارد.

واژه‌های کلیدی: تاریخ بیهقی، کنایه، یاکوبسن، قطب مجازی زبان.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۲۸

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۷/۰۹/۱۱

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل. (نویسنده مسئول)

Email: Ah-sanchooli@uoz.ac.ir.

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان.

۱- مقدمه

یاکوبسن در بحث از «زبان پریشی» و «انواع اختلال‌های زبانی»، زبان را به دو قطب استعاری و مجازی تقسیم کرده و معتقد است که «شکل‌گیری گفتمان ممکن است به دو طریق معنایی متفاوت صورت پذیرد. یک موضوع ممکن است برحسب شباهت یا به واسطه مجاورت، به دنبال موضوع دیگری بیاید. روش استعاری مناسب‌ترین نام برای مورد اول می‌نماید و روش مجازی را می‌توان مطلوب‌ترین برحسب برای مورد دوم دانست که موجزترین نمود خود را به ترتیب در استعاره و مجاز می‌یابند» (یاکوبسن، ۱۳۸۰: ۲۷۳). بنابراین او استعاره را روند جای‌گزینی بر اصل تشابه می‌داند و مجاز را روند جای‌گزینی بر اصل مجاورت که در آن «یک لفظ به لفظ دیگر ارجاع می‌دهد، چراکه به آن مربوط یا با آن مجاور است و بنابراین مجاز مرسل با محور هم‌نشینی یا محور ترکیب مطابقت دارد» (هومر، ۱۳۸۸: ۶۶).

یاکوبسن از تشبیه و کنایه سخنی به میان نمی‌آورد، اما از فحوای کلام او می‌توان دانست که تشبیه نیز همچون استعاره که مبتنی بر اصل تشابه است، به قلمرو استعاری زبان تعلق دارد و از ویژگی‌های بارز شعر به حساب می‌آید. کنایه نیز همچون مجاز که مبتنی بر روند جای‌گزینی بر اصل مجاورت است، از ویژگی‌های بارز نثر محسوب می‌شود که در ادبیات رئالیستی کاربرد زیاد دارد. در چنین متونی زبان یک فرایند ارجاعی است و «دامنه دلالت و معنا محدود است و زبان از رهگذر همین محدودیت دلالتی تک‌معنا می‌شود و نقش تنظیم‌کننده، سازمان‌دهنده و هدایتگر را بر عهده دارد» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۴۴). البته این به آن معنی نیست که مجاز و کنایه در شعر کاربرد ندارد و یا تشبیه و استعاره در نثر وجود ندارد؛ بلکه به میزان کاربرد هریک از این مقوله‌ها در شعر یا نثر بستگی دارد. نکته‌ای که خود یاکوبسن نیز بر آن تأکید کرده، می‌گوید که «نویسنده واقع‌گرا با دنبال کردن مسیر روابط مجاورت، از طرح و ماجرای داستان به سمت فضای حاکم بر آن پیش می‌رود، از شخصیت پردازی می‌گذرد و به مکان و زمان می‌پردازد. او شیفته جزئیات کنایی است» (یاکوبسن، ۱۳۸۰: ۲۷۵).

در واقع یاکوبسن با پذیرفتن نظریه سوسور، زبان‌شناس و نشانه‌شناس سوئیسی، دربارهٔ قراردادی بودن زبان و پذیرفتن دو محور جانشینی و هم‌نشینی، این موضوع را اضافه می‌کند

که مجاز مرسل از خلال رابطه مجاورت و محور هم‌نشینی کلمات شکل می‌گیرد و استعاره از خلال رابطه شباهت در محور جانیشینی زبان. البته یا کوبسن می‌گوید: «نخستین کسی که از این تمایز بحث کرده، میکو کروژوفسکی زبان‌شناس لهستانی بوده‌است. کروژوفسکی، زبان‌شناس گمنامی که در جوانی درگذشت، در مقاله‌ای با عنوان «دو گونه هنر استوار بر دو گونه همانندی» دو شکل از بیان هنری، یکی استوار بر شباهت و دیگری استوار به هم‌جواری را از هم جدا دانسته بود» (احمدی، ۱۳۸۴: ۸۰).

۱-۱- بیان مسئله

تاریخ بیهقی یکی از ارزشمندترین و شیواترین نمونه‌های نثر فارسی است. استفاده از واژگان، تعبیرها و ترکیب‌های زیبا و در عین حال عاطفی و تأثیرگذار؛ و در کنار این ویژگی‌ها نثر فاخر بیهقی جایگاهی خاص و ویژه در میان دیگر متون ادب فارسی به آن بخشیده‌است. با بررسی تاریخ بیهقی به خوبی می‌توان دریافت که در این تاریخ گران‌سنگ غلبه زبان، بر قطب مجازی است. کنایه (۷۱۰ مورد) و مجاز (۴۷۰ مورد) که مربوط به قطب مجازی زبان می‌شود، نسبت به تشبیه (۱۶۶ مورد) و استعاره (۱۱۴ مورد) که به قطب استعاری زبان تعلق دارد، بیشترین کاربرد را دارد (ن.ک: بساک، ۱۳۹۴: ۴۸-۳۵).

کنایه «لغزان‌ترین فن بیان» (پارساپور، ۱۳۸۳: ۱۱۳) و «برزخی بین حقیقت و مجاز» است (همایی، ۱۳۷۴: ۲۰۹)، نه حقیقت صرف است و نه مجاز صرف. زیرا در «حقیقت» فقط معنی اصلی مراد است؛ اما در کنایه معنی اصلی مقدمه انتقال به معنی کنایی می‌شود؛ و از نظر دیگر هم حقیقت است و هم مجاز، زیرا هر دو معنی ملزوم و لازم مراد است. عبدالقاهر جرجانی معتقد است که در کنایه یک «معنی» وجود دارد و یک «معنی معنی». آن گاه با ذکر مثال‌هایی از جمله «هو طویل الید»، «هو کثیر الرماد القدر» و «هی نؤوم الضحی» می‌گوید: «در تمام این مثال‌ها چنان که می‌بینید معنایی وجود دارد. ولی آن را با لفظ مخصوص آن معنی ذکر نکرده‌اند، بلکه با ذکر معنی دیگری منظور نموده‌اند که در وجود همراه و تلو معنی اول است و هنگامی که این موجود می‌شود، معنی دیگر نیز به وجود می‌آید و از این طریق خود را به معنی منظور متصل نموده‌اند» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۱۱). در کنایه، همین انتقال از معنی به معنی معنی است که توجه خواننده را به خود جلب می‌کند. در واقع پی بردن از معنی اولیه به معنی ثانوی مستلزم دقت و تأمل مخاطب بر روی

کنایه است و این کار موجب می‌شود که «ابعاد مختلف فکر نویسنده در ذهن خواننده دوباره و چند باره مرور شود و لایه‌های باطنی آن بررسی گردد و این مسأله تأثیر و نفوذ عاطفه یا معنی را بیشتر می‌کند» (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۷۶).

شاید در میان ویژگی‌های کنایه، «نقاشی زبانی»، «عینیت بخشیدن به ذهنیت»، «ایجاز»، «مبالغه» و «استدلال» را (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۱۵۴-۱۳۹) از اهمیت بیشتری برخوردار دانست و شاید به خاطر همین ویژگی‌هاست که کنایه علاوه بر نثر، در تمام گونه‌های شعر اعم از حماسی، تعلیمی و غنایی نیز کاربرد گسترده‌ای دارد. در تاریخ بیهقی که هم تاریخ است و مبتنی بر واقعیت؛ و هم ادبیات است و تأثیرگذار و عاطفی؛ و هم همچون شاهنامه «تاریخی حماسی و پر اوج و نشیب را با قلمی فاخر و زبانی پرنیانی روایت کرده» (یاحقی و سیدی، ۱۳۹۲: پنجاه و پنج) و هم در لابه‌لای جریان‌ها و حوادث تاریخی همچون استاد طوس از چاشنی تعلیم نیز برخوردار می‌باشد، کنایه و یا به تعبیری قطب مجازی زبان حضوری چشم‌گیر دارد. لذا با توجه به این نکات، در این پژوهش تلاش می‌شود تا به این سؤالات اساسی پاسخ داده شود که: اولاً ساختار کنایه در تاریخ بیهقی چگونه است؟ و ثانیاً با توجه به دیدگاه یا کوبسن در خصوص قطب مجازی و استعارای زبان، کنایات تاریخ بیهقی به کدام قطب زبان مربوط می‌شود؟

۱-۲- پیشینه تحقیق

در خصوص تاریخ بیهقی، پژوهش‌های بسیاری انجام شده که در کتاب‌شناسی بیهقی به کوشش احمد رضی (۱۳۸۷) تحت عنوان «بیهقی پژوهی در ایران»، گزارش توصیفی کتاب‌ها، مقاله‌ها و پایان‌نامه‌ها آمده است. همچنین بساک (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان: «تحلیل تصاویر کنایی در تاریخ بیهقی»، به بررسی کنایات بیهقی در کنار سایر صور خیال پرداخته و به این نتیجه رسیده که در میان عناصر خیال، کنایه به عنوان یکی از زیباترین، دقیق‌ترین و تأثیرگذارترین اسلوب‌های بلاغی، بیشترین کاربرد را در تاریخ بیهقی به خود اختصاص داده است. کنایه‌هایی که غالباً قریب و زودیاب و رایج و مردمی است و حتی در زبان امروز نیز کاربرد فراوانی دارند.

گلی‌زاده (۱۳۸۱) در مقاله «جلوه‌های هنری و بلاغی در تاریخ بیهقی»، برخی از نکته‌های هنری بیهقی مانند جملات کوتاه و مفید، کشف ظرفیت و توان فعل در زبان

فارسی و نیز گزینش و انتخاب هنری واژه‌ها را در محور هم‌نشینی کلام و آفرینش ساختاری نوین از واژه بر اساس فرایند قاعده‌افزایی و قاعده‌گاهی از دیدگاه زیبایی‌شناسی مورد بررسی قرار داده‌است. عبداللهیان (۱۳۸۱) در کتاب «جنبه‌های ادبی در تاریخ بیهقی»، در مبحث تخیل ضمن بررسی دیگر گونه‌های خیال، به مقوله‌کنایه نیز پرداخته و کنایه را پر دامنه‌ترین صورت خیالی در تاریخ بیهقی می‌داند مخصوصاً آن‌جا که شور ادبی نویسنده برانگیخته می‌شود. در این کتاب، کنایه‌های تاریخ بیهقی به سه دسته وصفی، فعلی و تمثیلی تقسیم شده‌است. جهان‌دیده (۱۳۷۹) در کتاب «متن در غیاب استعاره»، به بررسی ابعاد زیباشناسی تاریخ بیهقی پرداخته و در فصل سوم آن ضمن بررسی ذوق و زیبایی‌شناسی عصر بیهقی، به بررسی مقوله‌کنایه نیز در کنار سایر عناصر خیال پرداخته‌است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

کنایه به عنوان یکی از فرایندهای قطب مجازی زبان، در تاریخ بیهقی از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است. استفاده از واژگان، تعبیرها و ترکیب‌های زیبا و در عین حال عاطفی و تأثیرگذار و تصرف در ساختار نحوی جمله‌ها که غالباً در محور هم‌نشینی زبان و در قالب تعبیرهای کنایی صورت می‌گیرد، خاصیتی به زبان او بخشیده که بیش از هر اثر دیگری کلام او را دل‌نشین و جاودانه کرده. از این‌رو ضروری است تا این اثر گران‌سنگ با توجه به دیدگاه‌ها و نظریه‌های جدید زبان‌شناسی و نقد ادبی مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد. لذا این تحقیق بر اساس کتاب تاریخ بیهقی به تصحیح و اهتمام محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی؛ و بر پایه‌ی نظریه‌ی یاکوبسن در خصوص قطب مجازی زبان صورت گرفته‌است.

۲- بحث

کنایه در تاریخ بیهقی از بسامد بسیار بالایی برخوردار است. کمتر صفحه‌ای از این «دیبای خسروانی» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱/۳۷۷) را می‌توان یافت که در آن کنایه‌ای به کار نرفته باشد. نه تنها در بسیاری از صفحات آن، بلکه گاه در یک عبارت کوتاه چندین کنایه به چشم می‌خورد: «مردکی پرمنش و ژاژخای و باد گرفته بود» (همان: ۳۲۰) و یا در عبارت «پادشاه فرخزاد جان شیرین و گرامی به ستاننده‌ی جان‌ها داد و آب بر وی ریختند و بر مرکب

چوبین بنشست» (همان: ۳۶۱)؛ که با توجه به محور هم‌نشینی زبان «آب بر کسی ریختن» در اینجا به معنی غسل میت دادن و کنایه از مردن است؛ در حالی که در فرهنگنامه کنایه، تعبیر کنایه «آب بر کسی ریختن» را بدون توجه به محور هم‌نشینی، کنایه از «آبروی کسی را ریختن» آورده و همین عبارت بیهقی به عنوان شاهد ذکر شده (ن.ک: میرزانی، ۱۳۷۸: ۱۲). کنایه در تاریخ بیهقی «بیشتر در گفتار شخصیت‌ها دیده می‌شود و گفتگوها را واقعی و زنده می‌کند» (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۷۷)؛ به طوری که ما پس از هزار سال خواجه احمد حسن را زنده در کنارمان می‌بینیم که خیلی عادی مانند پیران امروزی با لحنی پر کنایه می‌گوید: «این کشخانان احمد حسن را فراموش کرده‌اند بدانکه یک چندی میدان خالی یافتند و دست بر رگ وزیر عاجز نهادند و ایشان را زبون گرفتند. بدیشان نمایند پهنای گلیم تا بیدار شوند از خواب» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱/۱۵۶).

کنایه در تاریخ بیهقی از لحاظ ساختار و عناصر تشکیل دهنده آن به چند دسته تقسیم می‌شود. برخی کنایات در قالب یک کلمه نمود پیدا می‌کنند. این کلمه می‌تواند اسم، صفت و یا فعل باشد. برخی دیگر در قالب یک ترکیب که شامل: ترکیب وصفی، ترکیب اضافی و یا ترکیب عطفی می‌شود. برخی دیگر در قالب یک گزاره کنایی که مهم‌ترین نوع کنایه به حساب می‌آید و تقریباً هیچ اختلافی میان محققان در مورد آن نیست.

بیهقی در واژگان، نحو و حتی قالب جمله تصرف می‌کند؛ و این همان چیزی است که در محور هم‌نشینی زبان و برپایه مجاورت اتفاق می‌افتد. او با خلق تعبیرهای کنایی، گاه یک کلمه را در موقعیت‌های مختلف در معانی متفاوت به کار می‌برد. البته باید توجه داشت کنایاتی که در قالب یک کلمه و یا یک ترکیب هستند، برخی از اجزای آن‌ها به تدریج حذف شده. چنین کنایاتی در ژرف‌ساخت خود دارای یک گزاره کنایی می‌باشند. زیرا یک کلمه به تنهایی نمی‌تواند تصویر بیافریند (جبری، ۱۳۹۴: ۹۵). آنچه به بیهقی چنین امکانی را می‌دهد، روند جای‌گزینی برپایه مجاورت است. به عنوان نمونه فعل «درایستادن» را هم به معنی «اصرار و ابرام کردن»؛ و هم به معنی «آغاز کردن»؛ و یا به گونه‌ای به کار برده که هر دو معنی در کلام می‌تواند مورد توجه باشد: «[بوسهل] به بلخ درایستاد و در امیر می‌دمید که ناچار حسنک را بر دار باید کرد» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱/۱۷۰). «من درایستادم و حال حسنک و رفتن به حج و... همه به تمامی شرح کرد» (همان: ۱۷۲).

و یا صفت نسبی «دیداری» که گاه با پسوند تفضیلی «تر» آمده، هم کنایه از «صائب و اهل رأی و نظر» (مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۶۵۴) می‌تواند باشد: «خواجه گفت مردی دیداری و نیکو و کافی است...» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱/ ۳۲۰) و هم کنایه از خوش‌سیما و خوش‌هیکل و زبان‌آور: «و سستی پسر دیگر خوارزمشاه مردتر از هارون بود و دیداری‌تر» (همان: ۳۳۹) و هم کنایه از «مصلحت‌دید و صلاح‌کار: «و مهمات سخت بسیار است و آن کفایت نتوان کرد جز به دیدار و رای روشن خواجه» (همان: ۱۴۰) و یا: «بر رای و دیدار وی هیچ اعتراضی نخواهد بود» (همان: ۱۴۱) و هم به معنی مشبک: «آنچه زر نقد بود در کیسه‌های حریر سرخ و سبز، و سیم در کیسه‌هایی از دیداری» (همان: ۴۰۵).

و یا واژه «آب» که اسم است در مفهوم کنایی «آبرو»، «آب و رنگ» و «قدر و اعتبار» به کار رفته؛ و در تعبیرهای «آب ریختگی» و «آب شدگی» به معنی بی‌آبرویی و یا «آب ریخته» به معنی بی‌آبرو آمده: «هرچند امیر پادشاهانه دریافت، در عاجل‌الحال آب این مرد ریخته شد» (همان: ۱۵۰)؛ «و هنوز ده روز برنیامده‌است که حصیری آب این کار پاک بریخت» (همان: ۱۵۲)؛ «هرچند حصیری خطای بزرگ کرده بود، نخواست که آب و جاه او به یکبار تباہ شود» (همان: ۱۵۵)؛ «خواجه بوسهل را بر این که آورد که آب خویش ببرد؟» (همان: ۱۷۳)؛ «بزیست و به آب خود باز آمد در خادمی.» (همان: ۳۶۰).

آنچه به این واژه‌ها امکان دریافت معانی گوناگون را می‌دهد، همین روند جای‌گزینی بر مبنای مجاورت است. از همین نوع است واژه‌ها و ترکیبات: آبادان: به معنی فربه و چاق (همان: ۲۸۳)؛ اندیشه: دغدغه، نگرانی (همان: ۱۶۶)؛ اندیشه‌مند: نگران، دلواپس (همان: ۴۵)؛ بازی: معرکه، رویداد (همان: ۴۶۰)، و به معنی حرکات نمایشی (همان: ۴۹۸)؛ گرم: جدی (همان: ۴۳۲)، و به معنی تند و فوری (همان: ۲۲۱ و ۶۵۱)، و صمیمی (همان: ۱۵۱)؛ بی‌ریش: ساده‌رو و خردسال (همان: ۶۷۷)؛ پای‌کوب: رقص (همان: ۲۳۷)؛ پخته: ورزیده و تجربه‌آموخته (همان: ۳۶)؛ پرسش: بازخواست، استنطاق (همان: ۲۸۳)، و به معنی عیادت و احوال‌پرسی (همان: ۳۴۱)؛ پیاده و پیادگی: ناآزموده و غیرمسلط (همان: ۹۸)؛ و به معنی ناتوان، ضعیف (همان: ۱۳۳)؛ پیاده‌گونه: کم‌بهره و کم‌مایه (همان: ۲۷۱)؛ خادمی: خصی بودن: «بزیست و به آب خود آمد در خادمی» (همان: ۳۶۰)، یعنی زنده ماند و به رغم صدماتی که از رهگذر چوب و اخته کردن دیده بود، به آب و رنگ خود باز آمد (یا حقی

و سیدی، ۱۳۹۲: ۲ / ۱۰۹۹؛ تطهیر: ختنه (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱ / ۳۴۴)؛ دزدیده: پوشیده و مخفیانه (همان: ۲۵۱) و به معنی ناگهان و بی اطلاع کسی و غفلتاً (همان: ۵۵۸)؛ دکان: فریب کاری (همان: ۵۷۲)؛ دندان: به معنی خشم و قهر و کینه (همان: ۶۸۸)؛ با دندان: سخت زورمند و توانا (همان: ۲۶۸)؛ ریشاریش: رو در رو، تن به تن و دست به یقه جنگیدن (همان: ۱۰۸)؛ سرکشیده: طاغی (همان: ۳۶۶)؛ سوختگان: جمع سوخته، یعنی کسی که از پختگی گذشته و سوخته است، سخت مجرب و آزموده (همان: ۳۱۴)؛ سوخته: شیفته، سخت دوستدار (همان: ۱۱۱)؛ فراخ حوصله (همان: ۱۱۸) و دیگر واژه‌هایی که با فراخ ساخته شده از قبیل: فراخ سخن (همان: ۳۳۳)، فراخ شلوار (همان: ۲۶۱)، فراخ مزاج (همان: ۳۴۳)، فراخ‌نشته (همان: ۳۹۰)، و خنده فراخ (همان: ۴۸)؛ گرفته: اسیر شده، فروگرفته (همان: ۵۵۷)؛ لاغری‌ها: ستوران و چارپایان لاغری که در اطراف خیمه و خرگاه بودند (همان: ۴۸۱)؛ لرزان: مضطرب حال، دلواپس (همان: ۷۶)؛ و ...

و یا ترکیب‌های وصفی، اضافی و عطفی از قبیل: آفروشه نان (همان: ۳۱۴)؛ آفتاب زرد (همان: ۲۲۴)؛ آلت سفر: خیمه و خرگاه (همان: ۱۴)؛ ارباب ملک (همان: ۷۲۹)؛ از بن دندان (همان: ۱۰۹)؛ از دیده و دندان: خواه ناخواه (همان: ۳۴۶)؛ افتان و خیزان (همان: ۵۱۹)؛ باد سرد (همان: ۴)؛ بی دست و پای: بی رمق (همان: ۴۸۲)؛ جانب کریم: مقام عالی-نسب (همان: ۲۰۵)؛ جانب محروس: مقام بی‌گزند (همان: ۲۰۵)؛ خداوندان شمشیر و قلم (همان: ۳)؛ خلع عذار (همان: ۳۷۹)؛ صامت و ناطق (همان: ۲۳۲)؛ طامه الکبری: حادثه بزرگ و خطر، کار سهمگین و بزرگ، این تعبیر در قرآن (سوره نازعات (۷۹)، آیه ۳۴) برای روز قیامت به کار رفته است: «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى»؛ گردن کژ (همان: ۳۷۴)؛ گرگ پیر (همان: ۲۲۶)؛ گرم و سرد (همان: ۲۵۳)؛ لطایف نجدی (همان: ۷۲۸)؛ مرد مرد (همان: ۵۵۱)؛ مرکب چوبین (همان: ۱۶۹)؛ نان و نمک (همان: ۴۶)؛ و ...

فعل رکن اصلی جمله است. بسیاری از جمله‌های بیهقی فقط از یک فعل ساخته شده‌اند. او به خوبی از ظرفیت فعل برای بیان احوال مختلف آگاه است. فعل‌های او غالباً تصویری است و در تجسم و عینیت‌بخشی به مفاهیم که از ویژگی‌های مهم کنایه به حساب می‌آید، نقش اساسی ایفا می‌کنند. مهم‌ترین نوع کنایه نیز کنایه در فعل است و دیگر گونه‌های کنایه شامل کنایه از اسم و صفت را نیز می‌توان با افزودن فعل به آن‌ها از همین

نوع دانست. کنایه در فعل را نیز از لحاظ ساختار در تاریخ بیهقی می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. برخی از تعبیرهای کنایی به تنهایی در قالب یک فعل بیان می‌شود که این فعل می‌تواند ساده، پیشوندی و یا مرکب باشد. در چنین کنایاتی همان گونه که گفته شد، جز یا اجزایی از آن حذف شده و در ژرف ساخت خود یک گزاره کنایی به حساب می‌آیند.

در تاریخ بیهقی گاه یک فعل با توجه به ساختار نحوی جمله‌ها دارای معانی مختلف کنایی است. آنچه به این افعال چنین امکانی را می‌دهد، به تعبیر یا کوبسن همان روند جای‌گزینی بر مبنای مجاورت است. مثلاً فعل «فروگرفتن» در مجاورت «راه‌ها» به معنی کنترل کردن است: «در این روزها نامه صاحب برید رسد پوشیده، اگر تواند فرستاد و راه‌ها فرو نگرفته باشند» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۳۰۸)؛ و «فروگرفتن کسی را» به معنی اسیر و دستگیر کردن و مقهور نمودن: «و علی را که فروگرفتند ظاهر آن است که به روزگار فروگرفتند» (همان: ۵۲)؛ و یا فعل «برداشتن» چنانچه در مجاورت «خبر» باشد، به معنی بردن و رسانیدن است: «این خبر به مأمون برداشتند» (همان: ۱۳۰)؛ و یا به معنی به عرض رسانیدن: «چنان افتاد که در آن ساعت که حدیث وی برداشتند، امیر... سخت تافته بود» (همان: ۴۳۰)؛ و یا به معنی رخت برداشتن، که کنایه از کوچ کردن است. در این صورت جزء اول آن یعنی رخت و یا بار و بنه به تدریج به منظور «تسهیل و تخفیف» (یاحقی و سیدی، ۱۳۹۲: ۸۳۸، نقل از فیاض، چ ق، ص ۲۶، ح ۵) حذف شده و بار معنایی خود را به کلمه مجاور خود یعنی فعل داده. همچنین این کلمه به صورت مصدری و فعل مرکب به معنی برکشیدن و مقام دادن آمده (بیهقی، ۱۳۹۲: ۹۷/۱)؛ «آویختن» که هم به معنی: جنگ کردن و درگیر شدن است (همان: ۳۳۱)؛ و هم به معنی آویزان کردن و بردار کردن (همان: ۴۳۰ و ۴۳۱).

از همین نوع است افعال: انداختن: (۱- ریختن، نثار کردن. ۲- رای زدن. ۳- پرت کردن)؛ باز کردن: (۱- جبران کردن ۲- میوه)؛ چیدن، جدا کردن ۳- (باز کردن موی)؛ ستردن، کوتاه کردن)؛ پیچیدن: (۱- گره خوردن، دشوار شدن ۲- ناراحت شدن)؛ در پیچیدن: (۱- در محاصره گرفتن، در تنگنا قرار دادن، به اعمال کسی پیچیدن ۲- در چیزی پیچیدن: به اصرار خواستن)؛ دریافتن: (۱- اثر کردن ۲- تدارک، جبران ۳- شامل شدن ۴- فراگرفتن ۵- مورد عنایت قرار دادن)؛ ساختن: (۱- موافقت و سازواری کردن ۲- آماده شدن، تدارک دیدن ۳- جعل کردن، به تزویر چیزی را نشان دادن)؛ فروشدن: (۱- به

عارضه بی حالی دچار شدن ۲- در خود فرو رفتن، اندیشه مند شدن ۳- فرو رفتن؛ مالیدن: (۱- گوشمالی دادن ۲- مشت و مال دادن، بافتن موی سر ۳- کشیدن، مماس کردن)؛ و... . برخی از فعل‌ها با توجه به بافت کلام یعنی محور هم‌نشینی، معنا و مفهوم کنایی خاصی یافته‌اند. مانند «آمدن» به معنی برانزده بودن: «چنین کارها او را آمده بود و خاندان مبارکش را» (همان: ۲۸۶)؛ و یا «بالا دادن» به معنی دامن زدن و بزرگ‌نمایی کردن: «چاکران بیستگانی خوار را خود عادت آن است که چنین کارها را بالا دهند» (همان: ۱۵۱)؛ و یا فعل «خوردن» به معنی در هم شکستن: «و نگذارد که وی چاکران وی را بخورد» (همان: ۱۵۸) و یا «افتادن» به معنی آواره شدن: «این فقیه آزادمرد از وطن خویش بیفتاد.» (همان: ۶۰۶).

از همین نوع است فعل‌های: (برافکندن: روان ساختن و به راه انداختن)؛ (برانداختن: نثار کردن، افشاندن: «چنان که میان برگ گل دینار و درم بود که برانداختند» (همان: ۳۷۹)؛ (برگرفتن: گنجایش داشتن، برتافتن)؛ (بستن: به جادویی در مردی کسی اخلاص کردن)؛ (پراکندن: در میان گذاشتن، طرح کردن)؛ (جنبیدن: شورش و توطئه کردن)؛ (درانداختن: تحریک کردن)؛ (دردادن: لو دادن، رسوا کردن (۴۵۹ همان:)؛ (شوریدن: به هم ریختن، آشفته شدن)؛ (طپیدن: بی‌قراری و اضطراب کردن)؛ (فروتراشیدن: فروریختن)؛ (فروود ایستادن: منصرف شدن، دست باز داشتن)؛ و... .

تمامی این کنایات در اصل، گزاره کنایی بوده‌اند که به تدریج جزء یا اجزایی از آن‌ها حذف گردیده و به یک کلمه تبدیل شده‌اند. در چنین کنایاتی غالباً کلمه یا کلمات حذف شده بار معنایی خود را به کلمه باقی مانده منتقل کرده‌اند؛ همان اتفاقی که در مجاز مرسل می‌افتد. زیرا مجاز «یکی از فرایندهای تغییر معنی در زبان خودکار است و مبتنی بر «انتخاب» از روی محور جانشینی نیست، بلکه بر اساس نوعی حذف از روی محور هم‌نشینی تحقق می‌یابد» (صفوی، ۱۳۸۰: ۴۸).

بیهقی گاه یک مفهوم کنایی را با توجه به موقعیت و مقتضای کلام به صورت‌های گوناگون به کار می‌برد. به عنوان مثال تعبیر کنایی «از جای بشد» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۵۳/۱) را که بیانگر خشم و عصبانیت و گاه همرا با ترس و اضطراب و برآشفته شدن است، با تأکید بیشتری به صورت «نیک از جای بشد» (همان: ۱۲۲) به معنی «به کلی آشفته‌حال و ناراحت شد»، به کار می‌گیرد و گاه از تعبیر «صفرا جنبیدن» به معنی برآشفته و خشمگین شدن

(همان: ۱۷۴)، و یا از تعبیر «خوی از من بشد» به معنی «به شدت عصبانی شدم، از کوره در رفتم» (همان: ۱۶۵)، و یا از تعبیر «در تاب شدن» (همان: ۳۴۶) و یا با تأکید بیشتر به صورت «سخت در تاب شدن» (همان: ۴۰۳) و یا از تعبیر «در خط شدن» به معنی خشمگین و عصبانی شدن (همان: ۴۶۲) و گاه با تأکید بیشتر به صورت «سخت در خط شدن» (همان: ۵۲۸) استفاده می‌کند و گاه کنایه‌ای به کار می‌برد که اوج عصبانیت و خشمگینی را می‌رساند و مسبوق به سابقه نیست: «بر آسمان آب انداختن» (همان: ۶۱۱).

گاه یک کلمه با توجه به روند جای‌گزینی بر مبنای مجاورت، با فعل‌های گوناگون معانی کنایی متفاوتی به خود می‌گیرد. مثل «اندیشیدن» که به معانی بیمناک بودن (همان: ۱۲۵) و پروا داشتن (همان: ۱۷۷) و به صورت «اندیشه بود» به معنی احتمال می‌رفت (همان: ۶۸۸) و «اندیشه داشتن» به معنی مواظبت و مراقبت کردن بارها به کار رفته (همان: ۹۹) و «اندیشه کردن» به معنی تأمل کردن (همان: ۳۸۴) و «اندیشه بازگماردن» (همان: ۵۷۰) و «اندیشه‌ها داشتن» (همان: ۶۹۴)، و «اندیشه کشیدن» به معنی مراقبت کردن (همان: ۴۵۲).

از همین نوع است: (به دست آوردن: دوستی کردن (همان: ۷۲۲)، به دست دادن: به دشمن سپردن، به دست باز رسیدن: به دست آمدن و گرفتار شدن (همان: ۷۴۸)، به دست کردن: فراهم آوردن، به دست گرفتن: مشغول شدن و به دست آوردن (همان: ۳۱۱)، و نیز به معنی دست چین کردن، برگزیدن و برکشیدن (همان: ۱۲۹)، دست به کار بردن: شروع به کاری کردن، دست به کمر زدن: درگیر شدن (همان: ۶۴۳)، دست به (چیزی) کردن (همان: ۴۱۳)، دست دادن: پیش آمدن و فراهم آمدن: «چنان که دست دهد، قاصدان فرستد» (همان: ۵۴۹)، دست با (کسی) زدن: به (کسی) متوسل شدن (همان: ۳۴۶)، دست با (کسی) بر آوردن: مقابله و معارضه کردن (همان: ۵۵۵)، دست باز داشتن، دست بر آوردن: دست به کار شدن (همان: ۴۲۶)، دست بر رگ (کسی) نهادن، دست بر گشادن: تعدی، دست به دست کردن: همدستی و یاری کردن (همان: ۴۹۳)، و...؛ (در کار آمدن، در کار پیچیدن، تن در کار داشتن، در کاری سخت شدن: سماجت کردن و پی‌گیر شدن، در پیش کار بودن و در پیش کار رفتن)؛ (پیش چشم داشتن، پیش چشم کردن در معنی به رؤیت رسانیدن و از نظر گذراندن (همان: ۲۱۴)؛ چشم داشتن، چشم برداشتن، چشم بر (کسی) داشتن (همان: ۱۲۳)، چشم بد در خوردن، چشم نهادن: مترصد بودن، چشم سوی کسی

کشیدن: علاقه مند شدن)؛ (جان را آویختن: برای حفظ جان جنگیدن، جان را جستن، جان را زدن: برای حفظ جان جنگیدن و یا تارهایی جان جنگیدن، جان گرفتن: به جنب و جوش درآمدن و جان خود را در بردن: «گله داران بجستند و جان گرفتند» (همان: ۲۶۰)؛ (خط دادن: تعهد مکتوب، خط بر (کسی) کشیدن: از او صرف نظر کردن، خط بر کشیدن: نقشه کشیدن، سر بر خط آوردن و سر به خط آوردن)، و دیگر ترکیب‌هایی که با گوش، دل، سر و دندان ساخته شده. چنان که مشاهده می‌شود بیشتر تعبیرها با اعضای بدن انسان ساخته شده؛ و در میان آن‌ها تعبیرهایی که با واژه «دست» آمده، بیش از دیگر تعبیرهاست. همچنین کنایه در تاریخ بیهقی به دو دسته زبانی و ادبی تقسیم می‌شود. کنایه‌های زبانی خود به کنایه‌های «مرده و قاموسی» و کنایه‌های «زنده» قابل تقسیم‌اند. کنایه‌های ادبی نیز به کنایه‌های «سنتی و قاموسی» و کنایه‌های «ابداعی و شاعرانه» تقسیم می‌شوند. هرچند نمی‌توان مرز دقیقی میان این دو نوع کنایه در تاریخ بیهقی قائل شد، زیرا او از یک طرف در میان مردم زندگی می‌کند و از تعبیرهای رایج در میان آن‌ها بهره می‌گیرد، و از طرف دیگر با توجه به بافت و مقتضای سخن، خود در پی خلق و آفرینش تعبیرات و اصطلاحات کنایی تازه است. اصطلاحات و تعبیراتی که به مرور در میان مردم نیز رایج می‌گردد.

۲-۱- کنایه‌های زبانی

کنایه‌های زبانی و به تعبیری کنایه‌های «مردمی» (کزازی، ۱۳۸۱: ۱۷۲)، به کنایاتی گفته می‌شود که در زبان و در میان عموم مردم رواج دارد. این نوع کنایات به هر شیوه‌ای که به کار برده شوند، تغییر نمی‌کنند و همواره یکسان می‌مانند. کنایاتی از قبیل: دندان کند شدن (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۳۶)، حلقه در گوش بودن (همان: ۱۴۴)، باد کسی نشستن (همان: ۵۲۰)، باد در سر داشتن (همان: ۸۲)، ارزانی داشتن (همان: ۲)، چهار اسبه، دو اسبه (همان: ۴۵۳)، زمین بوسه دادن (همان: ۸)، چشم زخم افتادن (همان: ۱۲)، و... چنین کنایاتی وارد حوزه ادبیات نشده و بیشتر کاربرد زبانی دارند تا کاربرد ادبی. کاربرد کنایه‌های زبانی در تاریخ بیهقی نسبتاً زیاد است. این نوع کنایات از حادثه زبانی چندانی برخوردار نیستند. زیرا بیهقی این کنایات را از بطن جامعه خود بیرون آورده است.

در کنایه‌های زبانی اغراق و مبالغه چندانی وجود ندارد و صور خیال، یعنی تشبیه و مجاز در ساختن تصویر آن‌ها نقشی ایفا نمی‌کند. بسیاری از کنایات زبانی به دلیل رواج فراوان آن‌ها در میان مردم، به «کنایه‌های مرده» تبدیل شده‌اند که ذهن مستقیماً به معنی نهایی آن‌ها متوجه می‌گردد. البته باید توجه داشت که معنای اولیه این نوع کنایات ممکن است مصداق عینی و بیرونی داشته باشد که به آن‌ها کنایه‌های «تصویری» (جبری، ۱۳۹۴: ۱۰۵) گفته می‌شود. ممکن است معنای اولیه مصداق عینی نداشته باشد که به آن‌ها کنایه‌های «خیالی» (همان: ۱۰۶) می‌گویند. بسیاری از کنایه‌های زبانی بیهقی از نوع تصویری است؛ یعنی مصداق عینی و بیرونی دارد و این نکته، با دیدگاه یاکوبسن هماهنگی بسیار دارد که معتقد است مجاز که در این‌جا کنایه را نیز شامل می‌شود، مربوط به نثر و آثار رئالیستی است. تقریباً نیمی از کنایات تاریخ بیهقی از این نوع است؛ و شاید به همین دلیل است که برخی عقیده دارند که در کنایه تخیل شاعرانه چندان نقشی ندارد و رسانگی کنایه به یاری روند استدلالی در ذهن شکل می‌گیرد (داد، ۱۳۸۵: ۳۹۸؛ و نیز: کزازی، ۱۳۸۱: ۱۵۸). کنایاتی از قبیل: یکرویه شدن کارها (بیهقی، ۱۳۹۲: ۵/۱)، سایه بر جانبی افکندن (همان: ۱۱)، دهل و بوق زدن (همان: ۱۴)، زمین بوسه دادن، چشم به راه داشتن و... همه دارای مصداق عینی‌اند.

کنایه‌های زبانی بیهقی تقریباً نیمی از کنایات او را شامل می‌شود که اکثر آن‌ها مصداق عینی دارند و غالباً از نوع نشانه‌اند. بدین معنی که نشانه چیزی را ذکر می‌کنند و از روی آن نشانه پی به معنی نهایی و کنایی آن می‌برند. چنین کنایاتی فاقد ابهامند و اگر مبهم به نظر آیند، به دلیل آن است که بسیاری از کنایه‌ها زمینه اجتماعی دارند و فقدان دسترسی به زمینه اجتماعی و فرهنگی، گاه رابطه معنای ظاهری و باطنی را دچار انفکاک می‌کند. در واقع کنایه بیش از دیگر انواع مجاز با زمینه فرهنگی کلام پیوند دارد و درک آن مستلزم آگاهی از بافت فرهنگی و اجتماعی و آشنایی با آداب و رسوم و زمینه‌های آن تعبیر کنایی است. کنایاتی از قبیل: اسب خواستن، دهل و بوق زدن، زمین بوسه دادن، عنان با عنان رفتن، خاک و نمک بیختن و امثال آن. مثلاً درخصوص «اسب خواستن» می‌توان گفت که رسم چنین بوده که چون کسی را لقب یا منصبی می‌دادند، هنگام پیش آوردن اسب سواری از باب احترام، نام او را به همان لقب و عنوان ذکر می‌کردند و این نوعی از اعلام و

آگهی بوده (بهار، ۱۳۶۹: ۸۲/۲)؛ و یا تعبیر کنایی «خاک و نمک بیختن» و یا «خاک و نمک آوردن» که شاید اشاره به رسمی در میان ترکان داشته و گویا به نشانه صلح و آشتی صورت می گرفته (دهخدا، ۱۳۷۴: ۷۱۰/۲) و امروزه این رسم از میان رفته است.

برخی از کنایه‌های زبانی بیهقی «کنایه‌های مرده و قاموسی» است. در این کنایات، ذهن فقط متوجه معنی کنایی می شود. چنین کنایاتی هرچند در اولین کاربردشان غرابت داشته، اما بر اثر تکرار از میزان غرابت و توجه برانگیزی آن‌ها کاسته شده و معنی ملازم، دیگر به ذهن نمی رسد. چنین کنایاتی یک بعدی و فاقد زیبایی اند. کنایاتی از قبیل: از دست شدن (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱/۲۳۲)، از راه بردن (همان: ۲۳۰)، از سر چیزی گذاشتن (همان: ۴۷۴)، از کار فروماندن (همان: ۲۴۰)، ارزانی داشتن (همان: ۲)، به غنیمت گرفتن (همان: ۷۲۷)، پیش چشم داشتن (همان: ۳۳۹)، چشم داشتن (همان: ۴۲)، دل بر چیزی بستن (همان: ۶۳۹)، گردن نهادن (همان: ۱۳۰)، از چشم افتادن (همان: ۲۱۵)، و...

در میان کنایه‌های زبانی، برخی از آن‌ها با وجود این که در طول روزگار کاربرد داشته، اما همچنان تازگی خود را چه در گفتار و چه نوشتار حفظ کرده اند. به نظر می رسد علت تازگی و پویایی این نوع کنایات، آمیختن آن‌ها با دیگر صور خیال مثل تشبیه، مجاز، استعاره و تمثیل، و نیز وجود زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی آن‌ها در میان مردم است. کنایاتی از قبیل: دندان کند شدن (همان: ۳۶)، کس بر کس نایستادن (همان: ۴۴)، کس به کس نرسیدن (همان: ۴۸۲)، دُم کنده، دایه مهربان تر از مادر (همان: ۴۶)، دیدار به قیامت افتادن (همان: ۴۷)، شیر مرغ خواستن (همان: ۶۰)، به خون کسی تشنه بودن، باد در سر داشتن (همان: ۸۲)، خشک ماندن (همان: ۱۲۵) و خشک شدن (همان: ۱۴۶) که به صورت خشک ایستادن، خشک فروماندن و خشک نشستن نیز آمده. اندازه دانستن (همان: ۱۳۷)، پای در هم آویختن (همان: ۱۲۹)، اندازه به دست کسی دادن، میدان خالی یافتن (همان: ۱۵۶)، از خواب بیدار شدن (همان: ۱۵۶)، خرما به بصره بردن (همان: ۱۵۷)، یک به دو نرسیدن (همان: ۱۹۹)، خشت از جای رفتن (همان: ۲۳۲)، خواب دیدن (همان: ۱۳)، قفیز پر شدن (همان: ۲۱۶)، دست بر رگ کسی نهادن (همان: ۱۵۶)، با کسی دست یکی کردن (همان: ۲۶۹)، میدان فراخ یافتن (همان: ۳۲۱)، رمه دور رسیدن (همان: ۳۱۲)، بار بیشتر در جای کردن (همان: ۳۰۷)، دو حبه از کسی نیندیشیدن (همان: ۳۹۳)، راه به دیه (=ده) بردن

(همان: ۳۹۹)، چون خر بر یخ ماندن (همان: ۴۰۱)، موی در کار کسی خزیدن (همان: ۴۰۵)، پنبه از گوش بیرون کردن (همان: ۳۴۶)، قفا دریدن و قفا به کار بودن؛ البته «قفا» در این جا به معنی مجازی نشیمنگاه به کار رفته و «قفا دریدن» کنایه از بی آبرو کردن می باشد؛ و بعید به نظر می رسد آن گونه که برخی از محققان گفته اند اشاره ای به داستان یوسف (ع) و عشق زلیخا داشته باشد که پیراهن یوسف را از پشت درید و موجب رسوایی او گردید (یاحقی و سیدی، ۱۳۹۲: ۲/۹۳۷) و یا این که «پس گردن آنان را گرفتند و چاک کردند» (سجادی، ۱۳۷۴: ۲۹۴)، آفتاب تا سایه نگذاشتن (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱/۳۴۷)، کسی را تیز کردن (همان: ۴۶۰)، دست راست از چپ ندانسن (همان: ۴۶۸)، تیر از کمان رفتن (همان: ۵۴۲)، دندان تیز کردن (همان: ۶۵۷)، گرگ آشتی (همان: ۵۹۲)، و... اغلب این ها، کنایاتی است که به صورت ضرب المثل در میان مردم رواج داشته و دارد. در واقع تسلط بیهقی بر زبان خاصیتی به کلام او بخشیده که در عین ایجاز، معنی و مفهوم وسیعی را در بر می گیرد و کلام او را تبدیل به مثل و حکمت می کند.

نوعی دیگر از کنایه های زبانی، کنایه های محلی است؛ یعنی کنایاتی که در منطقه و یا در میان قومی خاص رواج دارند. این کنایات ممکن است برای مردم دیگر مناطق مبهم باشد. از آن جا که زبان بیهقی، زبان رسمی دربار بوده، چنین کنایاتی در آن وجود ندارد.

۲-۲- کنایه های ادبی

کنایه های ادبی به کنایاتی اطلاق می شود که بیشتر در زبان ادب کاربرد دارد. این نوع کنایات از نیروی فوق العاده ای برخوردارند و در ساختمان آن ها تشبیه یا غلو یا ایجاز به گونه ای شاعرانه به کار رفته و همین مسأله به این دسته از کنایات ساختاری نو و لذت آفرین بخشیده (جهاننیده، ۱۳۷۹: ۹۲-۹۱). کنایه های ادبی را نیز می توان به دو دسته کنایه های «قاموسی و سنتی» و کنایه های «شاعرانه» (کزازی، ۱۳۸۱: ۱۷۶) و یا «ابداعی» تقسیم کرد. کنایه های قاموسی، کنایاتی هستند که «معنایی تثبیت شده و مشخص پیدا کرده و در فرهنگ ها ثبت شده اند» (پورنامداریان، ۱۳۷۷: ۱۹۹) و به علت استعمال بیش از حد، دیگر خیال انگیز نیستند و ارزش شعری ندارند. منتها از آن جا که بیشتر در زبان ادب کاربرد داشته، نه در زبان مردم؛ جزو کنایه های ادبی محسوب می شوند. کنایاتی از قبیل: عنان

باز کشیدن (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱/ ۵۸۷)، عنان با عنان نهادن (همان: ۲۸)، از پرده برافتادن (همان: ۳۳)، دامن فراهم گرفتن (همان: ۵۲)، عشوہ خریدن (همان: ۷۱)، کوس زدن (همان: ۷۴)، فرمان یافتن (همان: ۲۲)، سپر افکندن (همان: ۱۳۷)، روزگار کرانه کردن (همان: ۶۷)، ژاژ خاییدن (همان: ۱۵۸)، برگ چیزی را داشتن (همان: ۱۵۲)، و...

منظور از کنایه‌های ابداعی و شاعرانه کنایاتی است که تراویده ذهن شاعران و نویسندگان است. به همین سبب کاربردی گسترده چون کنایه‌های مردمی نمی‌یابند و کمتر به قلمرو زبان راه می‌یابند. «کنایه‌های شاعرانه چون از آفرینش هنری مایه می‌گیرند، بسته به پسند و پندار سخنوران دگرگون می‌شوند» (کزازی، ۱۳۸۱: ۱۷۷). حتی در کنایه‌های ابداعی بیهقی، معنی و مفهوم به راحتی به ذهن خواننده منتقل می‌شود. زیرا «فضای سخن و یا مقتضای حال ما را به معنی مقصود (از لازم به ملزوم) راهنمایی می‌کند» (ثروتیان، ۱۳۶۹: ۱۰۳). اینکه گفته شده کنایه «نوعی تشخص دادن به زبان است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۲)، بیشتر در خصوص همین نوع کنایات صدق می‌کند که در آن ذهن توانا و قریحه سرشار شاعران و نویسندگان در خلق و آفرینش آن‌ها نقش اساسی دارد. تعداد کنایه‌های ابداعی بیهقی هرچند نسبت به کنایه‌های زبانی و قاموسی وی کمتر است، اما بیانگر قدرت فوق‌العاده وی در دبیری و نویسندگی است. برخی از کنایه‌های ابداعی و شاعرانه او عبارتند از: نمد اسب کسی خشک شدن (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱/ ۱۸)، از پرگار افتادن (همان: ۳۳)، دیوسوار (همان: ۴۳)، دندان نمودن: کنایه از ابراز خشم و ناخشنودی کردن. این تعبیر ظاهراً از عالم حیوانات به وام گرفته شده که برای ابراز خشم دندان خویش را به خصم می‌نمایند (یاحقی و سیدی، ۱۳۹۲: ۲/ ۸۶۴). در دلو شدن (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱/ ۵۴)، چون ماهی از آب افتاده و در خشکی مانده (همان: ۶۰)، مادر مرده و ده درم وام (همان: ۶۵)، با طول و عرض بودن (همان: ۸۷)، بادی بر کسی وزیدن (همان: ۱۲۳)، طشتی پر از آتش بر سر کسی ریختن (همان: ۱۲۵)، آویزان آویزان رفتن (همان: ۱۰۷)، دبوس در کش گرفتن (همان: ۱۱۳)، آب بر آتش زدن (همان: ۱۵۳)، پهنای گلیم به کسی نمودن (همان: ۱۵۶)، به صحرا افتادن (همان: ۱۱)، طبل زیر گلیم زدن (همان: ۱۴۶)، پوست دیگر پوشیدن (همان: ۱۴۸)، فراخ کندوری تر (همان: ۱۵۰)، خاک یافتن و مراغه کردن (همان: ۱۵۱)، با صفرای خود برنیامدن (همان: ۱۷۵)، دندان افشاردن (همان: ۱۸۱)، خوردن یکدیگر: به معنی کشتن

یکدیگر (همان: ۱۵۸)، قیامت بر کسی فرود آوردن (همان: ۱۹۹)، روباهان را با شیران چخیدن (همان: ۱۶۹)، بر مرکب چوبین نشستن (همان: ۱۶۹)، انگشت در کردن (همان: ۱۷۲)، خار در موزه کسی افتادن (همان: ۲۳۹)، آسیا بر خون گشتن (همان: ۲۴۱)، عطسه کسی بودن (همان: ۲۶۳)، کسی را به میان خانه خود نشانیدن (همان: ۲۶۵)، بناگوش آکنده (همان: ۲۶۸)، دست در گردن یکدیگر زدن (همان: ۲۸۰)، موی به دو نیم شکافتن (همان: ۲۸۰)، دست کسی را در خاک مالیدن (همان: ۲۸۰)، پیلان از سر پیل دور شدن (همان: ۲۴۶)، چشم کسی بر کسی ماندن (همان: ۲۵۲)، آفتاب را کسوف افتادن (همان: ۲۵۲)، سنگ کسی را در رود گردانیدن (همان: ۳۱۶)، بسته کار بودن (همان: ۳۲۰)، بادی در میان جستن (همان: ۴۰۳)، کسی را خوردن: غیبت کردن، اشاره به آیه ۱۳ سوره حجرات (۴۹) که: «و لا یغتب بعضکم بعضاً اُیجِبُ أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتاً».

آینه فرا روی کسی داشتن (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱/۳۱۲)، ناقه و جملی در کاری داشتن (همان: ۳۱۲)، ما بین الباب و الدار بودن (همان: ۳۶۴)، به یک دست شکر پاشنده و به دیگر دست زهر کشنده داشتن، به دست و پای مردن (همان: ۵۳)، به پالوده خوردن آمدن (همان: ۴۶۲)، چون ریگ در دیده بودن (همان: ۵۵۵)، الکلاب علی البقر بودن (همان: ۵۷۸)، چاشنی به کسی چشانیدن (همان: ۶۴۰)، سنگ منجیق در آبگینه انداختن (همان: ۴۸۳)، کلاه دو شاخ را به پای انداختن (همان: ۴۹۰)، پلیته برتر کردن (همان: ۷۲۸)، دامن در دامن بستن (همان: ۷۲۹)، تاریخ جامع سفیان شدن، عظامی و عصامی بودن (همان: ۴۰)، موزه و زره از خود دور نکردن (همان: ۶۲۶)، به شیشه تهی کسی را به خواب کردن (همان: ۶۲۷)، دست به کمر کسی زدن (همان: ۶۴۳)، در پر کلاغ نهادن (همان: ۶۸۳)، دندان بر کسی داشتن (همان: ۶۸۸)، گنجشک را در آشیانه باز طلبیدن (همان: ۷۴۰)، زبان در دهان یکدیگر کردن (همان: ۶۳۶)، و... البته برخی از این کنایات، ابداع بیهقی نیست و در دیگر متون ادبی پیش از بیهقی نیز کاربرد؛ اما در تاریخ بیهقی با توجه به محور هم‌نشینی و بافت و زمینه کلام، به گونه‌ای به کار رفته که گاه جنبه تمثیلی یافته و گاه معنا و مفهومی خاص را به خود اختصاص داده است.

۳- نتیجه گیری

با توجه به مختصات کنایه از جمله «نقاشی زبان» و «تجسم بخشیدن به مفاهیم ذهنی»، کنایه در تاریخ بیهقی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. کمتر صفحه‌ای از این تاریخ گران‌سنگ را می‌توان یافت که در آن کنایه‌ای به کار نرفته باشد. از آن جا که کنایه همچون مجاز مبتنی بر روند جای‌گزینی بر اصل مجاورت است و به قلمرو مجازی زبان تعلق دارد، از ویژگی‌های بارز و سبکی تاریخ بیهقی به حساب می‌آید. کنایه در تاریخ بیهقی هرچند گاه در قالب یک کلمه صورت می‌گیرد، ولی با توجه به ژرف‌ساخت آن‌ها، همه گزاره کنایی هستند که جزء یا اجزایی از آن‌ها حذف شده است و بار معنایی خود را به کلمه یا کلمات مجاور خود منتقل کرده‌اند و این همان چیزی است که یاکوبسن قطب مجازی زبان را مبتنی بر روند جای‌گزینی بر پایه مجاورت می‌داند. از سوی دیگر اغلب کنایه‌های به کار رفته در تاریخ بیهقی اعم از زبانی و ادبی غالباً معنای اولیه و به عبارتی لازم معنای آن‌ها قابلیت تحقق در واقعیت بیرونی را دارند و به معنای دارای مصداق عینی دلالت می‌کنند. این نکته با توجه به دیدگاه یاکوبسن که قطب مجازی زبان را مربوط به نثر و از مختصات ادبیات رئالیستی می‌داند و معتقد است نویسنده واقع‌گرا با دنبال کردن مسیر روابط مجاورت، شیفته جزئیات کنایی است، هم‌خوانی و هماهنگی بسیار دارد.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. قرآن مجید.
۲. احمدی، بابک. (۱۳۸۴). **ساختار و تأویل متن**. تهران: نشر مرکز.
۳. بهار، محمدتقی. (۱۳۶۹). **سبک‌شناسی**. تهران: امیرکبیر.
۴. بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۵۶). **تاریخ بیهقی**. تصحیح علی‌اکبر فیاض. مشهد: انتشارات دانشگاه.
۵. بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۹۲). **تاریخ بیهقی**. ۲ جلد. مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرست‌ها از محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: سخن.
۶. پارساپور، زهرا. (۱۳۸۳). **مقایسه زبان حماسی و غنایی با تکیه بر خسرو و شیرین و اسکندرنامه نظامی**. تهران: انتشارات دانشگاه.

۷. پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۷). **خانه‌ام ابری است**. تهران: سروش.
۸. ثروتیان، بهروز. (۱۳۶۹). **بیان در شعر فارسی**. تهران: برگ.
۹. جرجانی، عبدالقاهر. (۱۳۶۸). **دلایل الاعجاز فی القرآن**. ترجمه و تحشیه سیدمحمد رادمنش. مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۰. جهاننیده، سینا. (۱۳۷۹). **متن در غیاب استعاره**. رشت: چوبک.
۱۱. داد، سیما. (۱۳۸۵). **فرهنگ اصطلاحات ادبی**. تهران: مروارید.
۱۲. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۴). **امثال و حکم**. تهران: امیرکبیر.
۱۳. رضی، احمد. (۱۳۸۷). **بیهقی پژوهی در ایران**: گزارش توصیفی کتاب‌ها، مقاله‌ها و پایان‌نامه‌ها. رشت: حق‌شناس.
۱۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۹). **موسیقی شعر**. تهران: آگه.
۱۵. صفوی، کورش. (۱۳۸۰). **گفتارهایی در زبان‌شناسی**. تهران: هرمس.
۱۶. عبداللہیان، حمید. (۱۳۸۱). **جنبه‌های ادبی در تاریخ بیهقی**. اراک: انتشارات دانشگاه.
۱۷. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۱). **بیان**. تهران: کتاب‌ماد (وابسته به نشر مرکز).
۱۸. مهدوی دامغانی، احمد. (۱۳۸۱). **مجموعه‌ای از مقالات استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی**. به اهتمام سیدعلی محمد سجادی. تهران: سروش.
۱۹. میرزانیان، منصور. (۱۳۷۸). **فرهنگنامه کنایه**. تهران: امیرکبیر.
۲۰. همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۴). **یادداشت‌های استاد علامه جلال‌الدین همایی درباره معانی و بیان**. گردآورنده ماهدخت بانو همایی. تهران: مؤسسه نشر هما.
۲۱. هومر، شون. (۱۳۸۸). **ژاک لاکان**. ترجمه محمدعلی جعفری و محمدابراهیم طاهایی. تهران: ققنوس.
۲۲. وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۳). **زبان چگونه شعر می‌شود؟** مشهد: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد با همکاری انتشارات سخن گستر.
۲۳. یاحقی، محمدجعفر و سیدی، مهدی. (۱۳۹۲). **مقدمه، تعلیقات و توضیحات تاریخ بیهقی**. تهران: سخن.
۲۴. یاکوبسن، رومن. (۱۳۸۰). **قطب‌های استعاری و مجازی**. ترجمه کورش صفوی، در مجموعه «گفتارهایی در زبان‌شناسی». تهران: هرمس.

ب) مقاله‌ها

۱. جبری، سوسن. (۱۳۹۴). «تردیدهای بنیادین در معیارهای شناخت کنایه». دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی. سال ۲۳، شماره ۷۹، صص ۸۳-۱۱۲.
۲. بساک، حسن. (۱۳۹۴). «تحلیل تصاویر کنایی در تاریخ بیهقی». دوفصلنامه بلاغت کاربردی و نقد بلاغی. سال اول، شماره ۱، صص ۳۵-۴۸.
۳. سجادی، ضیاءالدین. (۱۳۷۴). «تحقیق در اشعار و امثال فارسی تاریخ بیهقی». یادنامه ابوالفضل بیهقی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، صص ۳۳۲-۲۷۳.
۴. فتوحی، محمود. (۱۳۸۹). «از کلام متمکن تا کلام مغلوب». فصلنامه نقد ادبی. س ۳، ش ۱۰، صص ۳۵-۶۲.
۵. گلی‌زاده، پروین. (۱۳۸۱). «جلوه‌های هنری و بلاغی در تاریخ بیهقی». پژوهشنامه علوم انسانی. دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۳، صص ۲۰۶-۱۹۱.